المعتل العين ب انجاب الغيم انسابت الحية د انقاد له ر
انکشف / بشد ابر / بشتاب رفت مار / گردن داد او

انهار البناء ر انجاب اليه انهات اليه انمات العظم س انقاس
فرو نهيد بنا / برگشت سوی او / استخوان از هم جدا شد / قياس کرده شد

الشيء ض انهاض العظم ع انصاع القوم ق انساقت الابل
ديگر بار شکسته شد استخوان / بشتاب رفتند مردمان / شتران رانده شدند

ل انهال الرمل المعتل اللام ح انمحى الكتاب ب انبرى له انفرى
فرو نهيد شد ريگ / سترده شد کتاب / بپيش آمد او را / شکافته شد

ض انقضى الامر ل انجلى الهم ن انثنى السيف ع الضريبة انحنى
بگذشت کار / دور شد تيمار / باز جست شمشير از زخمگاه / دوتا شد

المعتل العين واللام ر انزوى الجلد ش انشوى اللحم ط انطوى الكتاب
پوست فراهم آمد / بريان شد گوشت / نوردين شد نامه

وانطوى على الحقد والود باب افعلّ يفعلّ افعلالا
در دل گرفت کينه را و دوستی را

اشهبّ الفرس وهي الشهبة اكهبّ وهي الكهبة ت اكمتّ الفرس
خنگ شد اسب / وآن خنگی / کبود شد / وآن کبودی باشد / کميت شد اسب

وهي الكمتة ر احمرّ وهي الحمرة اخضرّ وهي الخضرة اصفرّ وهي
وآن رنگ کميتی / سرخ شد / وآن رنگ سرخی / سبز شد / وآن سبزی باشد / زرد شد / وآن

الصفرة اغبرّ وهو الاغبر وهي الغبرة ض ارفضّ الدمع
زردی باشد / گرد رنگ شد / واو گرد رنگی باشد / فرو رفت اشک

ق ابلقّ الفرس وازرقّ الماء ل اخضلّ خدّه بالدمع المعتل
ابلق شد اسب / صاف شد آب / تر شد رخ او از اشک

العين بالواو ج اعوجّ د اسودّ وهو السواد د احورّت عينه ازورّ
کوژ شد / سياه شد / واو سياهی باشد / سياه چشم شد / برگشت

عنه اغورّت عينه ل احولّت عينه وبالياء ض ابيضّ وهو الابيض
ازو / يک چشم شد / کژ چشم شد / سپيد شد / واو سپيد باشد

والبياض المعتل اللام ع ارعوى عن جهله يرعوي ارعواء
سپيدی / باز ايستاد از نادانی خويش

وهو مرعوٍ باب افعالّ يفعالّ افعيلالا ا اشهابّ الفرس
خنگ شد اسب

اكهابّ اكماتّ الفرس ر احمارّ اخضارّ اصفارّ س املاسّ
کبود شد / کميت شد اسب / سرخ شد / سبز شد / زرد شد / نرم شد

ق ازراقّت عينه م ادهامّ المعتل العين بالواو د اسوادّ ل احوالّت
کبود شد چشم او / سياه شد / سياه شد / کژ شد

عينه وبالياء ض ابياضّ باب تفعّل يتفعّل تفعّلا ا
سپيد شد

تبدّأ في العمل تبرّأ منه تبطّأ تجرّأ عليه تجزّأ الشيء تجشّأ
آغاز نهاد در کار / بيزار شد ازو / درنگ کرد / دليری کرد بروی / لخت لخت شد چيزی / آروغ زد

وهو الجشاء تفقّأ تقرّأ تلكّأ عن الامر تملّأ غيظا تنبّأ
واو آروغ باشد / شکافته شد / قرائ کرد / باز کشيد از کار / از خشم پر شد / پيغامبری راند

تهرّأ اللحم تهزّأ به تهنّأ بالطعام م وتهنّأ الطعام تدفّأ
از هم جدا شد گوشت / فسوس کرد ازوی / گواريد يافت طعام را / گرم شد

بالثوب تملّأ ب تأدّب تألّبوا تأهّب للعدو تترّب
بجامه / مروت نمود / ادب گرفت / گروه شدند / ساخته دشمن را / بخاک آلوده شد

Copyright © King Saud University

Created with PDFsharp 1.2.1269-g (www.pdfsharp.com)